

تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۱۹

تاریخ پذیرش: ۹۶/۲/۲۵

جنبه‌های عارفانه حیا در غزلیات شمس

مجید فرحانی زاده^۱

عباس محمدیان^۲

چکیده

حیا از صفات بسیار مهم و برجسته در فرهنگ و اخلاق دینی و نیز یکی از اوصاف درخور و پراهمیت در مباحث عرفانی است که اطلاق آن هم بر حق - تعالی - و هم بر انسان جایز می‌باشد. به جهت جایگاه والایی که این صفت در تعالی روحی و معرفت الهی دارد، بسیار مورد توجه عارفان قرار گرفته است. در این پژوهش که با روشی توصیفی تحلیلی تدوین یافته، ضمن بررسی حیا و شرم در قرآن و سنت و نگرش‌های مختلف عرفانی، به بررسی جنبه‌های عارفانه حیا از منظر مولوی با تکیه بر غزلیاتش پرداخته شده است. این بررسی نشان می‌دهد که با وجود تأکیدی که عارفان پیشین بر رعایت حیا در همه مراحل سلوک دارند و برخی آن را از احوال مقربان می‌دانند؛ اما مفهوم و دریافت مولوی از این موضوع کاملاً با دیگران متفاوت است. وی حیا را در ساحت عشق که از نظر او و سایر عارفان نهایت قرب الهی است؛ گاه لازم نمی‌شمارد.

کلیدواژه‌ها:

حیا، شرم، مولوی، غزلیات، عشق.

^۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه حکیم سبزواری، ایران.

^۲ - دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه حکیم سبزواری، ایران. نویسنده مسئول: a.mahammadan37@gmail.com

پیشگفتار

۱. مقدمه

همواره در نگرش عرفانی حیا به عنوان یکی از صفات برجسته و پراهمیت مورد توجه بوده؛ به طوری که نزد عارفان نیل به قرب و رؤیت الهی وابسته به تحقق صفت حیا در باطن آدمی ست. از این رو مفهوم حیا از دیدگاه توحیدی و معرفت‌شناسی بسیار حائز اهمیت است. اساساً این موضوع به دلیل جایگاه ویژه واهمیت فراوانش در اکثر آثار عرفانی، از جمله مثنوی و غزلیات مولوی، مورد بحث قرار گرفته است.

اگر چه مولوی هرگز با صراحت به تعریف عرفانی حیا و ذکر مبانی آن نپرداخته؛ اما بسامد قابل توجه کاربرد این اصطلاح در اشعار مولانا حکایت از جایگاه شامخ این مفهوم نزد وی دارد. چنان که در جای‌جای اشعار او علاوه بر کاربرد حیا، استعمال مترادفاتی نظیر شرم، آزر، خجالت و شرمساری مشهود است.

مولوی از دو منظر به واژه حیا و شرم می‌پردازد. وی ضمن تأکید بر جنبه‌های تعلیمی و حکمی حیا و شرم در مثنوی، از قبیل حیای پسندیده و نکوهیده؛ به جنبه‌های عرفانی و عاشقانه حیا که حاصل ادراک شهودی و تجربه شخصی وی است نیز اشاره می‌کند. مولانا در مثنوی ضمن تأکید بر اهمیت و رعایت حیا و پرهیز از بی‌حیایی و اسائه ادب؛ در غزل‌های خویش از ارتباط حیا و عشق سخن گفته و جنبه‌های عرفانی حیا را از منظر عاشقی و معشوقی به توصیف می‌کشد و صفت حیا را، هم برای معشوق و هم برای عاشق بایسته و ضروری می‌داند. البته وی با وجود تأکید بر وجوب متخلّق شدن به صفت حیا و رعایت آن؛ رویکرد دیگری نیز در خصوص حیا اتخاذ نموده که کاملاً با رویکرد نخست متفاوت است. با این توضیح که وی معتقد بر ترک حیا و شرم در عالی‌ترین مقام قرب و وصال به معشوق بوده، این ساحت را شایسته زوال و اسقاط شرم می‌داند.

از این‌رو، در این بخش صفت حیا ذیل مفاهیم اصولی و مصطلحات و مبانی عرفانی، نظیر سکر و صحو و فنای در عشق، فنای فی الله و... تفسیر و بررسی گردیده است. از جمله موضوعات اساسی این بخش عبارت‌اند از: ساحت حیای معشوق، حیای کلّ عالم نسبت به معشوق، ساحت حیای عاشق، بیان نسبت عشق و حیا و...

با توجه به تفاوت صفت حیا در بنده و خداوند، و نیز ادراک دو رویکرد متناقض «اهتمام بر حیا» و نیز «ترک حیا» در اندیشه مولانا، تا حدودی منجر به صعب‌تر شدن معرفت حیا و غامض شدن فهم

صحیح از شئون گوناگون آن درغزلیات شمس گردیده است؛ لذا کندوکاو در این مسئله و تحلیل پیچیدگی‌ها واکاوی زوایای مختلف آن به لحاظ پژوهش بسیار درخور عنایت است. نگارش حاضر، پژوهشی توصیفی-تحلیلی است که در آن سعی شده علاوه بر تحقیق دقیق در غزلیات مولوی، به جهت تحلیل پاره‌ای مصادیق و سهولت فهم مطالب، بعد از مطالعه معنای لغوی و اصطلاحی، پیشینه بحث را در کتاب و سنت جستجو کرده، سپس به کندوکاو نظریات عارفان پیش از وی در آثار کهن عرفان اسلامی پرداخته شود.

۱-۱. بیان مسأله

این پژوهش بر آن است تا ضمن پرداختن به جنبه‌های گوناگون حیا و تحلیل نسبت آن با عشق، و همچنین بررسی رویکردهای متناقض: «حیا و ترک حیا» در اشعار مولوی، انگاره معرفتی مولوی را درباره حیا کشف کرده، نگرشی برجسته از او ارائه دهد که شناخت درست و صحیح این لطیفه عرفانی را در برداشته، به مرتفع شدن دشواری‌های فهم موضوع مزبور کمک کند. (برخی از مطالب پیشین مقدمه را می‌توان به این بخش منتقل کرد، زیرا بیان مسأله، باید دربردارنده موضوعاتی در تعریف و تبیین موضوع تحقیق باشد و حجم بیشتری هم داشته باشد.)

۲-۱. ضرورت و اهمیت تحقیق

اهمیت این پژوهش به لحاظ تطبیق اندیشه عرفانی مولوی با دیگر آثار برجسته عرفانی پیش از خود و ارائه ساختار و مدل معرفتی اوست که موجب می‌شود پیچیدگی‌های مفهومی حیا تا حدی مرتفع شود و شناخت صحیح و معرفت کامل حاصل آید. ضرورت این گونه پژوهش‌ها، از آن روست که زمینه‌ساز فهم درست‌تر آثار برخی از عارفان بزرگ، چون مولوی و امثال اوست. همچنین در شناخت و گشودن دشواری‌های آثار عرفانی پس از مولوی مفید و راه‌گشا خواهد بود.

۳-۱. پیشینه تحقیق

از جمله پژوهش‌های انجام شده درخصوص حیا می‌توان به کتابی با عنوان «حیا» اثر امیر بانکی پور فرد (۱۳۸۴)؛ و نیز کتابی با عنوان «پژوهشی در فرهنگ حیا» اثر عباس پسندیده (۱۳۸۳) اشاره نمود. همچنین مقالاتی با عنوان «استعاره‌های مفهومی در حوزه شرم با استناد به شواهدی از شعر کلاسیک فارسی» اثر آزیتا افراشته و محمد مهدی مقیمی‌زاده (۱۳۹۳) و نیز «در جستجوی رحمت الهی»، اثر آیت الله محمدتقی مصباح یزدی (۱۳۸۸) اشاره کرد.

اما مقاله‌ای که انحصاراً به موضوع حیا از دیدگاه مولوی پرداخته شده باشد، پیدا نشد. نو بودن این پژوهش بدان جهت است که تفسیر جنبه‌های عاشقانه حیا را به عنوان نظرگاه معرفتی مختص

مولوی در غزلیاتش نشان می‌دهد و آن را از سایر انگاره‌های موجود در آثار عرفانی متمایز می‌کند.

۲. بحث

۲-۱. تعریف لغوی و اصطلاحی حیا

حیا در لغت به معنای: «شرم، آزر، پرهیز و خودداری از امری از بیم ملامت» (عمید، ۱۳۶۳: ۵۷۶) و نیز ترک نفس از زشتی‌ها است، که برگرفته از ریشه «حیی» و اسم فاعلش «حی» است، و نیز واژه «استحیا» که اسم فاعلش «مستحیی» است. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۵۷۳) در اصطلاح عبارت است از انقباض نفس از چیزی و ترک آن به سبب ملامت و سرزنش. به این معنی حیا بر دو نوع است: نخست نفسانی، و آن صفتی است که خداوند در تمامی نفوس خلق به ودیعت گذاشته است، نظیر حیا از آشکار گردیدن عورت و جماع در میان انسان‌ها. و دوم، ایمانی و آن صفتی است که مؤمن را از ارتکاب گناهان، به سبب روی‌گردانی از خداوند، مانع می‌گردد. (جرجانی، ۱۳۷۰: ۴۲؛ تهانوی، ۱۹۹۶م، ج ۱: ۷۲۱) البته برخی از صاحب‌نظران گفته‌اند که: «حیا به معنی لغوی از مقوله انفعال است و از صفات نفسانی به شمار می‌رود و حیا در موقع انقباض و شکستگی نفس پدید می‌گردد و در جایی تحقق پذیرد که عمل قبیحی که شرم‌آور باشد از انسان سرزند و حیا به این معنی در باره حق - سبحانه - روا نیست، زیرا که او منزّه و مبراً از صفات ممکنات است». (بانوی اصفهانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۹۳)

اما آنچه که اعتقاد تمامی عارفان را در خصوص حیا نشان می‌دهد، عبارت است از این که حیا از جمله صفات مقربان است، به گونه‌ای که هر قدر قرب به حق زیادت گردد، حیا نیز افزایش می‌یابد. همچنین هر که تا کنون حال حیا را نچشیده، بدان معناست که هنوز به هیچ مرتبه‌ای از مراتب قرب نایل نشده است. به عبارت دیگر، حیا آن است که باطن بنده از اطلاع خداوندی منظوی گردد. (سجادی، ۱۳۸۶: ۳۳۰)

۲-۲. حیا در قرآن و روایات

مفهوم حیا از جمله صفاتی است که جایگاه شامخی در رشد و اعتلای معنوی انسان و نیل به معرفت الهی دارد، لذا شناخت و معرفت آن بسیار با اهمیت است؛ بدین سبب در قرآن و سنت نبوی بسیار مورد توجه قرار گرفته است. آیاتی را که به مفهوم حیا اشاره دارند می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: نخست، آیاتی که صفت حیا را از حق - تعالی - سلب می‌نماید: همچون آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا قَوَّهَا...» (البقره: ۲۶). (بی‌تردید خداوند شرم نمی‌کند از این- که مثلی بزند هر مثلی که باشد، پشه و فراتر). دوم، آیاتی که این صفت را به بنده نسبت می‌دهد:

«فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا ...» (القصص: ۲۵). (پس یکی از آن دو زن در حالی که با نهایت شرم و حیا راه می‌رفت نزد وی آمد، گفت: همانا پدرم تورا می‌طلبد تا مزد این که برای ما (دام‌ها را) آب دادی بپردازد.)

گاه نیز در آیه‌ای به هر دو نحو اشاره شده است. مانند آیه شریفه «فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ ...» (الأحزاب: ۵۳). (چون غذا خوردید پراکنده گردید و بی آن که (پس از خوردن) سرگرم سخن‌گفتن شوید، زیرا آن (رفتار شما) پیامبر را می‌رنجاند و از شما شرم می‌کند و خداوند از بیان حق شرم نمی‌کند.)

برخی احادیث نبوی صراحتاً به اتصاف حیا بر حق - تعالی - دلالت دارد. از جمله احادیثی که برانتساب صفت حیا به خداوند، از قول پیامبر اسلام (ص) اشاره کرده، عبارتند از: «خداوند حیا می‌کند که دست بنده‌ای را که به سویش به نیاز بلند شده خالی و نومید برگرداند.» (طبرسی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۲۱)

۲-۳. مفهوم حیا در آثار عرفانی پیش از مولوی

در آثار عرفانی پیشین، شواهد فراوانی از نظریات عارفان در خصوص مفهوم حیا و ویژگی‌های آن دیده می‌شود. با توجه به کلام منقول از این عارفان، می‌توان نتیجه گرفت که هر یک از آنان به فراخور تجارب عرفانی گوناگون و متفاوت از یکدیگر، به وجوه متنوعی از حیا و شرم توجه دارند.

برخی چون ذوالنون مصری حیا را شرم و خاموشی از هیبت و جلال حق - تعالی - به سبب نافرمانی‌ها و نیز یادآوری گناهان می‌دانند: «شرم یافتن هیبت بود اندر دل با وحشت آنچه از تو رفته است از ناکردنی‌ها» (قشیری، ۱۳۷۴: ۳۳۵) و نیز «دوستی فرا سخن آرد و شرم خاموش کند و بیم بی‌آرام کند. (همان) و نیز: «هرگاه که قصد معصیتی خواستم کرد، جلال و عظمت الهی را یاد می‌کردم، و صفت حیا در من پدید می‌آمد و از وی شرم می‌داشتم و آن را می‌گذاشتم.» (کاشانی، ۱۳۸۸: ۹۲)

یوسف بن اسباط حیا را به سبب رؤیت عظمت الهی می‌داند: «علامت حیا انقباض دل است و عظمت دیدار پروردگار، و وزن گرفتن سخن پیش از گفتن، و دور بودن از آنچه خواهی که از آن عذرخواهی، و ترک کردن خوض در چیزی که از آن شرم زده خواهی شد، و نگه‌داشتن زبان و چشم و گوش و شکم و فرج، و ترک آرایش حیات دنیا، و یاد کردن گورستان و مردگان.» (عطار، ۱۹۰۵م: ۷۹) ابوسلیمان دارانی ضمن تأکید بر حیا به عنوان رکنی از ارکان چهارگانه اعمال، در توصیف حال حیا می‌گوید: «چون به یقین داند که حق - تعالی - ناظر او باشد در همه حال. از حسنات چنان

مستحیی بود که عاصیان از سیئات». (سهروردی، ۱۳۷۵: ۱۸۹) بنابراین، به عقیده وی حیا در همه احوال عارف بر او واجب است. از نگاه سری سقطی، تنها دل‌های آکنده از تقوا توانایی پذیرفتن صفت حیا را دارند: «حیا و انس، به در دل آیند اگر در وی زهد و ورع یابند فرود آیند و اگر نیابند بازگردند». (قشیری، ۱۳۷۴: ۳۳۵؛ ۱۸۹؛ عطار، ۱۹۰۵م: ۲۸۲) سهل بن تستری ضمن برتر دانستن جایگاه حیا نسبت به خوف، صفت حیا را مختص خاصان درگاه الهی و صفت خوف را مخصوص اهل علم می‌داند. (همان: ۲۶۴) جنید ضمن اختصاص صفت حیا بر اهل مشاهده (عطار، ۱۹۰۵م، ج ۲: ۴۳)، دو ویژگی برای حیای از حق - تعالی - قائل است. نخست نسبت دادن احسان و نعمت بر خداوند. دودیگر، نسبت دادن تقصیر به صفات نفسانی. «حیا دیدن آلا باشد از خداوند خویش و رؤیت تقصیر از خویشتن ازین دو معنی حالی تولد کند آن را حیا خوانند». (قشیری، ۱۳۷۴: ۳۴۰، عطار، ۱۹۰۵م، ج ۲: ۴۳) همچنین ابوعثمان حیری بر التزام عملی حیا تأکید می‌کند: «هر که از حیا سخن گوید و شرم ندارد از خدای در آنچه گوید، او مستدرج بود». (همان: ۶۱) از دیدگاه حلاج حیا تلویحاً به دو بخش حیای از خداوند و حیای از طاعت اطلاق می‌شود: «حیا از پروردگار از دل دوستان سرور منت را زایل کند و حیای طاعت از دل دوستان او سرور شهود طاعت را زایل نماید». (سلمی، ۱۴۲۴ق: ۲۳۹) بندار شیرازی در مقایسه حیا با محبت، حیا را صفت اهل مشاهده معرفی می‌کند: «محبت رغبت است و حیا خجالت و محب طالب غایب است و مستحیی حاضر، و میان آن دو فرق است، چه محبت با غیبت صحت پذیرد، و حیا با مشاهده. و بسیار فرق است میان غایب و حاضر قریب». (سلمی، ۱۴۲۴ق: ۳۵۱) مستملی بخاری حیا را غلبه یکی از احوال عرفانی بر سالک می‌داند: «و یكون الذی غلب علیہ خوف أو هیبة أو اجلال أو حیا او بعض هذه الاحوال» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۴۷۴). محمد غزالی علّت حیا را دانستن کوتاهی در عبادت و شناختن عجز از قیام به حق - تعالی - دانسته و دو امر را موجب پیدایش و تقویت حیا معرفی می‌کند: نخست شناخت عیب‌ها و آفت‌های نفس و کم‌بودن اخلاص و تمایلات نفس برای بهره‌دنیایی بردن در همه کارها. دوم معرفت آن‌که چه تعظیم و احترامی شایسته جلال و بزرگی حق - تعالی - است، و همچنین معرفت بر اطلاع و اشراف خداوند بر احوال و رازهای باریک و پوشیده دل. (غزالی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۳۶۰، ۳۶۱)

همچنین خواجه عبدالله انصاری در کتاب صدمیدان، باب شصت و سوم را به حیا اختصاص داده و آن را برگرفته از میدان صفا می‌داند و در تعریف آن می‌گوید: «حیا شرم است، و شرم حصار دین، و شرم علمی است از علم‌های کرم. شرم غافلان از خلق است، و شرم جوان‌مردان از فرشتگان، و شرم عارفان از حق. از خلق آن کس شرم دارد که از آب روی خود بترسد، و از قبول ایشان نباشد،

جنبه‌های عارفانه حیا در غزلیات شمس / ۶۵

و عظمت الله نشانسد. و از فرشتگان شرم آن کس دارد که بر غیب اعتماد دارد، و از گناه پاک دارد و از حساب اندیشه دارد. و از حق آن کس شرم دارد که دل بینا دارد، و سر آشنا دارد، و ضمیر از ریبت جدا دارد.» (انصاری، ۱۳۸۸: ۱۳۵؛ میدی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۲۸)

سنایی نیز ضمن بیان ملازمت ایمان و حیا، از شرم آدمی تعبیر به زبان ایمان می‌کند:

شوخی چشمی زیان ایمان است شرم دیده زبان ایمان است (سنایی، ۱۳۸۳: ۲۴۲)

صورت شرمی تو اندرسیرت پاکی بلی با چنین ایمان کامل، این چنین باید حیا (سنایی، ۱۳۹۰: ۵۰)

سهروردی در بحث انواع توبه ضمن تقسیم توبه به انابت و استجابت، قسم دوم را حیای از درگاه عزت توصیف می‌کند: «توبت انابت، خوف باشد از قدرت حق - تعالی. و توبت استجابت، حیا است از حضرت عزت». (سهروردی، ۱۳۷۵: ۱۸۳)

این عربی نیز در کتاب فتوحات مکیه در نسبت حیا با ایمان می‌گوید: «حیا صفتی است که به ایمان نسبت پیدا می‌کند، پس آن از ذات و اصل ایمان است، لذا اثرش در ظاهر صورت انسان - چهره - ظاهر می‌گردد، زیرا چهره، وجه ذات شیء، و عین حقیقتش می‌باشد». (خواجوی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۴۱۰)

عطار با تأثیر از سخن حضرت رسول (ص) حیا را مرتبه‌ای از مراتب ایمان توصیف می‌کند.

گفت هر کس علم دارد جان بود خود حیا یک شعبه از ایمان بود (عطار، ۱۳۲۳: ۱۹۵)

۲-۴. جنبه‌های حیا در اندیشه مولوی

اهمیت مفهوم حیا و جنبه‌های اخلاقی و عرفانی آن به قدری است که در بیشتر آثار عرفانی پیشین انعکاس یافته و تقریباً مورد عنایت بیشتر عارفان پیش از مولوی نیز بوده است. به سبب اهمیت همین موضوع است که این مقوله در اشعار مولوی نیز بازتاب درخور توجهی یافته است. اگرچه مولوی در مثنوی به صورت مستقیم به تحلیل مفهوم حیا نپرداخته؛ اما در ابیاتی از این منظومه گرانسنگ عرفانی ادب فارسی تا حدودی به ویژگی‌های عرفانی آن اشاره داشته است. از جمله ویژگی‌هایی نظیر: نسبت حیا و اختیار انسان، رابطه حیا با ستاریت الهی، و نیز بیان حیای نکوهیده و... البته در برخی از داستان‌های مثنوی نیز درک این مفهوم به تلویح قابل استنباط است؛ اما مولوی در غزلیات شمس، به جنبه‌های عارفانه حیا و شرم از منظر عاشقی و معشوقی نظر دارد و مسأله حیا و ترک آن در ساحت عشق را به عنوان نظریه‌ای خاص مطرح می‌کند.

۲-۴-۱. ویژگی‌های حکمی حیا در مثنوی

مولوی با وجود نظام جبرگرایانه عرفانی، به اختیار نیز باور دارد. وی آزرَم و حیای بنده در برابر خداوند را نتیجهٔ اختیار بنده می‌داند.

زاری ما شد دلیل اضطرار خجلت ما شد دلیل اختیار
 گر نبودی اختیار این شرم چیست؟ وین دریغ و خجلت و آزرَم چیست؟
 زجر استادان و شاگردان چراست؟ خاطر از تدبیرها گردان چراست؟ (مولوی، ۱۳۷۳: ۲۷)

به عقیدهٔ وی زاری و انابهٔ آدمی به درگاه خداوند، نشانهٔ درماندگی و بیچارگی اوست. همچنین شرم و آزرَم از نقص و ضعف و لغزش در اعمال انسان، گواه براختیار اوست زیرا اگر او اختیار نداشت احساس شرم و حیا و افسوس برایش رخ نمی‌داد.

۲-۴-۲. ستاریت الهی

به عقیدهٔ مولوی اگرچه خداوند به سبب صفت ستاربودنش، از گناه بندگان چشم‌پوشی می‌کند، اما اگر بنده برگناه اصرار و مداومت ورزد آن‌گاه خداوند پرده‌اش را دریده و رسوایش می‌کند.

آن قیاسش راست نامد از قضا گر چه ستار است، هم بدهد سزا
 چونکه بد کردی، بترس امنِ مباش زآن‌که تخمست و برویاند خداهش
 چندگاهی او بپوشاند که تا آیدت زان بد پشیمان و حیا (مولوی، ۱۳۷۳: ۴۹۹)

۲-۴-۳. حیای نکوهیده

قسمی از حیا نیز به عنوان صفتی نکوهیده و ناپسند در روایات اسلامی مشهور بوده و پیوسته بزرگان دین به ترک آن سفارش کرده‌اند نظیر شرم ناشی از ناقص دیدن خود و یا شرم برآمده از توبه و اصلاح کار. از جمله روایاتی که به این مسأله اشاره دارد، عبارت است از: «الْحَيَاءُ يَمْنَعُ الْإِيمَانَ» (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۱۸۳، ج ۲: ۲۷۱) و نیز «حَيَاءُ الْحَمَقِ هُوَ الْجَهْلُ». (طبرسی، ۱۳۴۴: ۲۳۳)

مولوی با وجود توصیه بر حیای مرید و رعایت ادب در محضر عارفان؛ او را از حیا و شرم بی‌اندازه به سبب حقارت و نقصان نفس، که منجر به دوری از پیر و مانع از یاری خواستش از مرشد و طبیب الهی گردد نهي می‌کند. چنان‌که در حکایتی تمثیلی، حوض آبی، فردآلوده‌ای را به سوی خویش فراخواند و آلوده به سبب شرم حاصل از آلودگی‌اش دوری جست. لذا آب فرد آلوده را آگاه سازد که زوال نجاست و پلیدی در گرو تطهیر در آب است.

گفت آلوده را در من شتاب گفت آلوده که دارم شرم از آب

گفت آب این شرم بی من کی رود بی من این آلوده زایل کی شود (مولوی، ۱۳۷۳: ۲۱۱)

مولوی در ادامه داستان با بهره‌گیری از حدیث: «الْحَيَاءُ يَمْنَعُ الْإِيمَانَ» (شهیدی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۲۷۱)، به تفسیر این موضوع می‌پردازد. به عقیده او پنهان شدن آلوده از آب به جهت حیا، حجابی است که مانع دریافت ایمان می‌گردد.

ز آب، هر آلوده کو پنهان شود الحياء يمنعُ الايمان بود (مولوی، ۱۳۷۳: ۲۱۱)

مولوی در این داستان تمثیلی، آب را استعاره از راهنما و مرشد الهی و آلوده را استعاره از سالکان کم‌مایع و ناقصانی که در بند وابستگی‌های نفسانی‌اند، معرفی می‌کند.

۲-۵. حیا در غزلیات شمس

با بررسی اشعار مولوی می‌توان دریافت که میان شرم و عشق پیوندی ناگسستنی وجود دارد. همان‌گونه که از جهان‌بینی عارفان برمی‌آید، حضرت عشق دارای دو اعتبار عاشقی و معشوقی است. از این رو شرم و آرم نیز از مهم‌ترین صفات مشترک میان عاشق و معشوق است. شرم از یک سو از لوازم حسن ذاتی و جمال ازلی معشوق است، و از سوی دیگر جزو صفات خاص عاشق محسوب شده، همواره همراه اوست. بنابراین، شرم صفتی مشترک میان عاشق و معشوق است.

همچنین اعتبار عاشقی از دو جنبه مورد بررسی است: نخست جنبه عام، که عبارت است از شرم کل عالم به جهت محبتی که نسبت به پرتو جمال حق در سیمای محبوبی دارند. دودیدگر جنبه خاص که عبارت از شرمی است که بر بنده محب در مسیر قرب به درگاه معشوق رخ می‌دهد.

همچنین وصف محبی با دو رویکرد در خور شناسایی است: نخست، رویکرد شرم در ساحت عشق؛ دوم: رویکرد ترک شرم در غلبه عشق. در این بخش ضمن بررسی پیوند حیا با مفهوم عشق، درک درست و عمیق از رویکردهای یادشده، در ساحت معشوقی و عاشقی مطرح می‌شود.

۲-۵-۱. شرم از منظر محبوبی

یکی از ویژگی‌های معشوق شرم است. شرمی که از عشق سرچشمه گرفته است و پیوسته همراه و همدم حسن معشوق است. با این توصیف، اَصَاف حیا و شرم بر حضرت حق از آن رو که محبوب و معشوق کل عالم است، شایسته و پسندیده است. سخن الهی نیز متضمن همین مفهوم است که: «فردا در قیامت چون بنده به صراط باز گذرد، نامه در دست وی نهند. مَهر بر آن نهاده، چون سر آن باز کند، در آن نوشته بیند بنده من! فعلت ما فعلت و لقد استحييت ان اظهر عليك، فاذهب فانی قد غفرت لك». (مبیدی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۲۸) که بر حیای خداوند با جلوه معشوقی اشاره

دارد.

در غزلیات مولوی نیز شواهد فراوانی مبنی بر وجود صفت حیا در سیمای معشوقی خداوند وجود دارد. به عنوان نمونه، مولوی درغزلی ضمن توصیف چهره معشوق که از شرم گلگون گشته، تکیه بر اثرپذیری عاشق نسبت به حیای معشوق دارد.

ای کرده چهره تو چو گلنار شرم تو پرهیز من ز چیست ز تو یار شرم تو
گلشن ز رنگ روی تو صلرنگ ریختست چون گل چرا دمید ز رخسار شرم تو (مولوی، ۱۳۸۴: ۸۳۸)

همچنین در جای دیگر می‌گوید:

روی متاب از وفا خاک مریز بر صفا آب حیاتی و حیا پشت دل و بقا تویی (همان: ۹۱۹)

او شرم را یکی از دلایل مستوری معشوق می‌داند، چنان‌که ضمن شکوه از در پرده و پنهان بودن معشوق، درخواست ترک حیا و دیدن رخسار وی را دارد.

آتش باده بزن در بنه شرم و حیا دل مستان بگرفت از طرب پنهانی (همان: ۱۰۶۶)

از نکات مهم دیگری که مولوی بدان نظر دارد می‌توان به حیا نکردن حق - تعالی - به وصف معشوقی اشاره کرد. چنان‌که معشوق از شدت لطف و مرحمتی که نسبت به عاشق دارد از خطا و لغزش‌هایش درگذشته، از این کار حیا نمی‌کند. به عقیده مولوی آدمی همچون آینه‌ای صاف و بی‌گره نمایانگر جلوه‌های حسن معشوق است. اگر چه به سبب نقص در قابلیتش از انعکاس و بازتاب درخور و کامل جلوه‌های جمال الهی قاصرو ناتوان است؛ اما معشوق از شدت محبت و دهش بی‌کرانی که نسبت به عاشقان خود دارد، از این‌که عاشق را مظهر و مجلای جمال خویش سازد شرم نمی‌کند.

ای آن‌که ترا ما ز همه کون گزیده بگذشته ما را تو و درخود نگریده
تو شرم نداری که ترا آینه ماییم تو آینه ناقص کز شکل خریده (مولوی، ۱۳۸۴: ۸۷۰)

در واقع خداوند در ساحت معشوقی از شدت کرم و سخا، انسان را خلیفه و آینه ظهور جمال و صفات و تجلیاتش قرار داده است. اما با وجود این‌که آدمی دچار نقصان و تقصیر و معصیت است، حضرت معشوق از افاده کرم و عنایتش نسبت به آدمی شرم نمی‌کند. «بنده من انصافم بندهد. مرا بخواند، من حیا می‌کنم که وی را باززنم و وی گناه همی‌کند و از من شرم ندارد». (کاشانی، ۱۳۸۸: ۶۲۱) همچنین در روایت آمده که: «خداوند در روز رستاخیز به پیرمردی می‌گوید: ای بنده من!

این چنین و آن چنان کردی. اموری را بر می‌شمرد که سزاوار و شایسته آن پیر موی سفید نبود که انجام دهد. بنده می‌گوید: پروردگارا! من آن‌ها را انجام ندادم، در حالی که انجام داده است. خداوند گوید: او را به بهشت برید. فرشتگانی که اعمال او را بر می‌نوشتند عرض می‌کنند: پروردگارا! آیا می‌شود که ندانی او این عمل و آن عمل را انجام داده؟ می‌فرماید: چرا نمی‌دانم! ولی چون انکار ورزید، از او حیا کردم که موی سپیدش را تکذیب کنم». (خواجوی، ۱۳۸۴، ج ۷: ۴۰۸)

۲-۵-۲. جلوه محبی

از نگاه مولوی حیا با جلوه محبی به دو گونه درخور نظر است: نخستین گونه از جلوه محبی، گونه عام است که عبارت از شرم کل عالم در مقام محبی نسبت به پرتو جمال و سیمای محبوبی حضرت حق است. دومین گونه از جلوه محبی، گونه خاص است و آن عبارت از شرم محب در مقام بندگی برای نزدیکی به درگاه حضرت محبوب است.

به اعتقاد مولوی - حق تعالی - به سبب آشکار ساختن جمال و حسن ازلی از شدت تعشق ذاتی، در خویش و بر خویش تجلی کرد؛ از این رو موجودات پا به عرصه هستی گذاشتند. سپس بر صفت معشوقی به آنان روی نمود؛ از این رو همگی عاشق و شیفته جمال وی شدند. از آنجایی که یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های محب، شرم و حیا در برابر محبوب است؛ بنابراین، به اعتقاد مولوی کل عالم به گونه تکوینی در برابر جمال حق دچار آرم و شرم‌اند. شرمی که از شدت عشق بر پروردگار، کل موجودات و عالمیان را فرا گرفته است، و البته این تنها رشحه‌ای از باده مستی فزایی است که بر کام عالمیان چشانده و همه را سرمست شراب شرم خویش ساخته است.

صافی شرم توست نهان در حجاب غیب دردی بریخت بر رخ گلزار شرم تو (مولوی، ۱۳۸۴: ۸۳۸)

جلوه شرم از معشوق است که سرتاسر کوهسار را فرا گرفته و دل کوه را به داغ شرم عشقش مجروح ساخته است.

خون گشت نام کوه که نامش شدست لعل چون درفتاد در که و کھسار شرم تو (همان)

همچنین در بیتی دیگر در اثبات جلوه معشوقی، کفر را به انسانی تشبیه کرده که با رؤیت شرم در چهره دلفریب معشوق، مسلمان می‌گردد:

مسلمانان مسلمانان ز سر گیرید که کفر از شرم یار من مسلمان وار می‌آید (همان: ۲۵۷)

بنابراین، صفت شرم یکی از جلوه‌های معشوق بر دل پاک عاشق است. اکسیری که سینه‌های سخت را چون موم نرم و دل‌های هوشیار را بدان مست و شیدا می‌گرداند.

آن دل که سنگ بود ز شرم تو آب ریخت یا رب چه کرد در دل هشیار شرم تو (همان)

با وجود این، در نظر مولوی جلوۀ محیی به گونه‌ی خاص نیز مطرح است و آن عبارت از شرم محب در مقام بندگی برای نزدیکی به درگاه حضرت محبوب است. آنچه مسلّم است شرم از ویژگی‌های آشکار سالک و از صفات بندگی و فقر جدایی‌ناپذیر در وجود عاشق است. شرمی که باعث می‌شود عاشق، خود را لایق و قابل قرب معشوق نداند. در این باره از بابا طاهر عریان آمده که: «لأنّ میراث الحیاء الفرار من اللّقاء». (حالی اردبیلی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۲۴) به هر روی، آنچه از این رویکرد استنباط می‌شود این نکته است که ثمرات و میراث حیا اجتناب از لقا و نزدیکی بنده از حق - تعالی - است. (همان)

گفتنی است که شرم گاه به جهت حیای محب از دیدار جمال محبوب و گاه نیز از هیبت مقام محبوب سرچشمه می‌گیرد. به طور کلی مولوی به هر دو جنبه‌ی جمال و جلال معشوق که منجر به شرم عاشق می‌گردد توجه دارد. نخست نگاه به زیبایی و حسن معشوق که مستور و در پرده است و اگر آنی آشکار شود؛ نه تنها عاشق، بلکه همه همه زیبارویان در عالم نیز از شرم رخسار دلفریب جمالش آب می‌شوند.

ور براندازد ز رویت باد دولت پرده‌ای از حیا گل آب گردد نی چمن ماند نه من (همان: ۷۳۴)
از شرم تو گل ریخته در پای جمالت وز لطف تو هر خار برون رفته ز خاری (همان: ۹۷۸)

به عقیده مولوی با وجود ویژگی‌های جمالی معشوق، گاه هیبت و شکوه و عظمت معشوق نیز عاشق را دچار آرم و شرم می‌نماید. شرمی که از ویژگی‌های جلالی معشوق بر عاشق برشمرده می‌شود. چنان‌که مولانا به مصداق «مَنْ عَرَفَ اللّهَ کُلَّ لِسَانُهُ» (طبرسی، ۱۳۴۴: ۱۷۵)؛ سوسن ده زبان را از شدت شرم شکوه و جلال معشوق، گنگ و الکن توصیف می‌کند.

غلام سوسنم ایرا که دید گلشن تو ز شرم نرگس تو ده زیانش شد الکن (همان: ۷۸۱)

همچنین گل سرخ را از شدت شرم حضور و هیبت معشوق دچار پژمردگی و فنا توصیف می‌کند:

گل رخا سوی گلستان دو سه هفته بمر و تا ز شرم تو نریزد گل سرخ چمنی (همان: ۱۰۶۷)

از این دست استعاره‌های انسان‌انگارانه می‌توان به استعاره جان اشاره کرد. روحی که با درک هیبت و عظمت معشوق، از شدت حیا و شرم در گوشه‌ای خزیده و پنهان شده است.

جنبه‌های عارفانه حیا در غزلیات شمس / ۷۱

به جان گفتم که چون غنچه چرا چهره نهان کردی بگفت از شرم روی او به جسم اندر خزیدستم (همان: ۵۴۸)
زان صورت صورت گسل، کو منبع جانست و دل تن ریخته از شرم او بگریخته جان در حرم (همان: ۵۳۸)

با توجه به نظرگاه مولانا عاشق تا وقتی که فانی در عشق نشده، گرفتار چند و چون و محاسبات عقلی است؛ لذا غیرت عشق عاشق را شرمسار و خجل می‌سازد:

تا به کی از چند و چون آخر ز عشقم شرم باد کی ز چونی برتر آیم چندها را بشکنم (همان: ۶۰۴)

به عقیده مولوی شرم پیوسته وجود عاشق را فرا گرفته است و تا هنگامی که در برابر وجود و هستی معشوق آثاری از هستی از او باقی باشد؛ از رسیدن به کمال عشق معشوق ناتوان است. بدین سبب، حیا می‌کند و این شرم و روسیاهی، وی را به ورطه عدم کشانده، فانی می‌گرداند. از این روی، معشوق نیستی و فنای عاشق را مبدل به وجود و هستی جاودانه در جهان جان می‌سازد.

وجود تو چو بدیدم شدم ز شرم عدم ز عشق این عدم آمد جهان جان به وجود
به هر کجا عدم آید وجود گم گردد زهی عدم که چو آمد ازو وجود افزود (همان: ۳۷۹)

بنابراین، با توجه به شواهد یاد شده، صفت شرم منجر به استکمال روح عاشق گردیده، او را در مسیر رشد و اعتلای عشق و مراتب آن بهره‌مند می‌سازد.

۲-۶. ترک شرم در غلبه عشق

مولانا با وجود تأکیدی که بر اهمیت حیای عاشق در گذار از همه مراحل سلوک برای رسیدن به قرب معشوق دارد؛ اما رویکرد متفاوت و ویژه‌ای در بیان مقام عشق دارد. رویکردی که در اشعار عرفانی پیش از مولوی بی‌سابقه بوده، و آن عبارت از مقام ترک حیا و برخاستن شرم است. چنان که مولانا غلبه عشق را به آتش شعله‌وری تشبیه کرده که خرمن حیا و ناموس عاشق را می‌سوزاند.

غزل سرا شدم از دست عشق و دست زنان بسوخت عشق تو ناموس و شرم و هر چم بود
(مولوی، ۱۳۸۴: ۳۷۹)

صاعقه هجرش زده بر سوخته یک بارگی عقل و شرم و فهم و دانش تقوی و فرزانگی
(همان: ۱۰۴۱)

گذشته از آن، با وجود جایگاه والایی که حیا و شرم در تربیت معنوی و کمال انسانی دارد، اما محب را از فنای در عشق محبوب باز می‌دارد، زیرا وجود شرم در محب نشان از آلایش هستی در او است و این امر سدی بزرگ پیش روی محب برای فانی شدن در محبوب است. لذا از منظر مولانا،

هیچ پیوندی میان فانی شده در عشق با شرم نیست.

شرم چه بود عاشقی و آنگاه شرم جان چه بود این هوس وانگاه جان (همان: ۷۵۴)

به نظر می‌آید نگرش روزبهان بقلی نیز تا حدودی به نظر مولانا شبیه باشد. «چون معشوق مستولی در محبت از محبت جان محب محمل عشق قدم برنگیرد، و به بازار شوریدگان معرفت برآید، و از سر مستی نماند پیدا کند، این سکر در انبساط است، و بسط در رجا، و امن در تمکین. چون مستی غالب شود، حیا زوال پذیرد. محب باک ندارد که سر آشکارا کند. چون انبساط پدید آمد، هیبت برخیزد. چون هیبت برخاست، عاشق آنچه هست بگوید». (روزبهان بقلی، ۱۳۷۴: ۱۷۶)

به عقیده مولوی، هستی حقیقی عاشق و زندگی جاودانه سالک، در گرو ترک هستی مجازی و فنای در حق است. در واقع تا سالک به نیستی و فنا نرسد، به مقام هستی حقیقی که وصل دلداری است، نایل نمی‌گردد. بنابراین، تنها رهاورد برای ملاقات و حضور در میهمانی وصال، نیستی و فنا است. از این رو است که سالک حقیقی در هنگام روبرو شدن با هستی مجازی خود دچار حیا می‌گردد.

آینه هستی چه باشد؟ نیستی نیستی بر، گر تو ابله نیستی
 هستی اندر نیستی بتوان نمود مالداران بر فقیر آرند جود
 آینه صافی نان خود گرسنه است سوخته هم آینه‌ی آتش زنه است (همان: ۱۳۱)

از این رو در باور مولوی ترک و برخاستن شرم به سبب شدت حال و مستی ناشی از سکر و انبساط رخ می‌دهد. و آن هنگامی است که عارف در مقام بی‌خودی لبریز از شراب عشق الهی گردد. لذا سکر و مستی عرفانی بر او غلبه کرده، زبان او می‌شود.

من پس و پیش ننگرم پرده شرم بردرم زانک کمند سکر می می‌کشدم ز پیش و پس (همان: ۴۷۵)

همچنین مولوی ضمن اذعان بر عدم تناسب و پیوند مستی عشق با حیا، گستاخی و بی‌شرمی ناشی از عشق را پاک و زینده شمرده، آن را وابسته به عالم الست می‌داند.

عاشق مست از کجا، شرم و شکست از کجا شنگ و وقیح بودی، گر گرو الستی (همان: ۹۲۳)

رو سخت کن ای مرتجی، مست از کجا شرم از کجا؟ ور شرم داری یک قدح برشمر افشان ساقیا

(همان: ۵۲)

در باور مولوی، عاشق که سرمست از باده شوق و قربانی عشق معشوق است، چون خاکستر از هستی خویش فانی شده و سرسپرده فرمان عشق گردیده است. در نظرگاه عرفانی او ساحت عشق پاک و منزّه از پندار هستی و تعیین به شمار می‌رود و شرم و حیا نشان هستی و خودی است و لذا شرم را در این ساحت ناپسند و زشت می‌داند. از این رو هیچ نسبتی بین شرم و عشق قائل نبوده، معتقد بر تنزیه ساحت عشق از آرایش حیا است.

مست و پریشان توام، موقوف فرمان توام اسحاق قربان توام، این عید قربانیست این
رستیم از خوف و رجا، عشق از کجا شرم از کجا ای خاک بر شرم و حیا، هنگام پیشانیست این

(همان: ۶۷۵)

چون ساغری پرداختم، جامه‌ی حیا انداختم عشقی عجب می‌باختم با غره غراره‌ای

(همان: ۹۰۸)

«میراث الغیره الفرار من الحیاء، میراث غیرت گریز از حیا است زیرا که در غیرت، وجودی و علمی باقی نمی‌گذارد که ملاحظه حیا کند به جهت این که نفس ملاحظه و علم از آثار و رسوم هستی و بشری است و غیرت عشق در عاشق عارف، وجودی باقی نگذاشته، و نه اوصافی که علم باشد، پس حیا مرده و میراث گذاشته غیرت را غیرت عشق وجود همه اغیار بسوخت که العشق نار لا تبقی ولا تذر». (حالی اردبیلی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۲۴)

عاشقم من بر فن دیوانگی سیرم از فرهنگگی و فرزانهگی

چون بدرّد شرم، گویم راز فاش چند از این صبر و زحیر و ارتعاش

در حیا پنهان شدم همچون سجاف ناگهان بجهم از این زیر لحاف (مولوی، ۱۳۷۳: ۸۳۸)

۳. نتیجه‌گیری:

با دقت در سخنان عارفان پیش از مولوی، می‌توان نتیجه گرفت که هر یک از آنان به فراخور معرفت شهودی و درک عرفانی منحصر به فرد خویش، به جنبه‌های گوناگونی از حیا و شرم توجه داشته‌اند. عده‌ای از منظر مقامات به حیا نگرسیته، آن را صفت اهل مراقبه پنداشته‌اند و حیا را عبارت از شرم و خاموشی بنده از هیبت و عظمت خداوند به سبب آگاهی و اشرفش بر گناه و مخالفت بنده از احکام شرع دانسته‌اند. برخی دیگر نیز حیا را چیرگی یکی از احوال عرفانی بر سالک برشمرده و آن را درنوردیدگی روح از مشاهده عظمت و شکوه الهی پنداشته‌اند. نزد آنان حیا جایگاه والاتری

نسبت به محبت، که صفت طالبان و خوف که وصف عالمان است، دارد.

گروه اندکی نیز متصفان حیا را اهل سکر و مشاهده جمال الهی دانسته و برخی دیگر نیز به عکس، متصفان حیا را اهل صحو و صاحبان معرفت الهی و متصفین عبودیت پنداشته‌اند.

اگر چه مثنوی مولانا بهره‌مند از جنبه‌های تعلیمی و حکمی حیا و شرم است؛ اما دیدگاه مولوی درغزلیات شمس که با زبانی سکرآمیز سروده شده، بیشتر تکیه بر معرفت عرفانی و دریافت ذوقی در قرائت و تفسیر این مفهوم دارد. حیا در غزلیات مولوی از صفات ملازم معشوق بوده، پیوسته همراه و همدم جمال ازلی و حسن ذاتی اوست. از طرف دیگر حیا به عنوان یکی از صفات برجسته عاشق شمرده می‌شود. صفتی که از درنوردیدگی دل محب به دلیل اشراف و اطلاع محبوب ایجاد می‌شود. این صفت در عاشق به گونه‌ای است که او را در گذران عقبه‌های سهمگین و پریپیچ و خم مسیر عرفان و در رسیدن به قرب معشوق، یار و مددکار است. و نبود این صفت در محب نشانه بی‌نصیبی و بی‌بهره‌گی او، از مراتب قرب است. به این ترتیب، مفهوم شرم با عشق پیوندی مستقیم و تنگاتنگ داشته، موجب ترقی روحی و اعتلای معنوی محب می‌گردد.

همچنین مولوی با وجود تأکیدش بر همراهی عاشق با حیا؛ رویکرد متمایزی از حیا در ساحت عشق به دست می‌دهد. چنان‌که مقام عشق را مقام ترک شرم و برخاستن حیا می‌داند. آنچه مسلم است در نزد مولوی ترک حیا به سبب شدت حال و مستی عاشق در مقام سکر است. هنگامی که سالک از جام عشق لبریز گردد، سکر و مستی عرفانی وی را مغلوب می‌سازد. از این رو گستاخی و بی‌شرمی ناشی از عشق را مقدس و زینده می‌داند.

بنابراین، مولوی در این مقام که مقام فنای عاشق در عشق است، هیچ نسبتی بین شرم و عشق قائل نیست. وی شرم و حیا را در این مقام، نشان هستی و نفس می‌داند؛ در واقع عاشق در مقام عشق به سبب سکر و مستی فانی از خویشتن گردیده، شائبه هستی از وی زایل و ساقط گردد.

نگرش منحصر به فرد مولوی در باره حیا که دیدگاهش را از سایر همتایان و پیشینیانش متفاوت ساخته؛ شاید تا حدودی متأثر از عقیده روزبهان بقلی باشد که در نظرگاه مولوی پرورده گشته و با بسامد افزون‌تر و انسجام بیشتری مطرح شده است.

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم، (۱۳۸۴)، ترجمه: محمد خواجهوی، چاپ اول، تهران: مولی.
- ۲- ابن عربی، محی‌الدین، (۱۳۸۴)، فتوحات مکیه، ترجمه: محمد خواجهوی، چاپ دوم، تهران: مولی.
- ۳- انصاری، عبد الله بن محمد، (۱۳۷۱)، کشف الاسرار و عدة الابرار، چاپ پنجم، تهران: امیر کبیر.
- ۴- -----، (۱۳۸۸)، صدمیدان، به اهتمام: قاسم انصاری، چاپ هشتم، تهران: طهوری.
- ۵- بانوی اصفهانی، سیده نصرت امین، (۱۳۶۱)، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، چاپ اول، تهران: نهضت زنان مسلمان.
- ۶- بقلی شیرازی، روزبهان، (۱۳۶۶)، عبهر العاشقین، چاپ سوم، تهران: منوچهری.
- ۷- -----، (۱۳۷۴)، شرح شطحیات، چاپ سوم، تهران: طهوری.
- ۸- تهانوی، محمدعلی، (۱۹۹۶م)، موسوعه کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، چاپ اول، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- ۹- جرجانی، سید شریف علی بن محمد، (۱۳۷۰)، التعریفات، چاپ: چهارم، تهران: ناصر خسرو.
- ۱۰- جعفر بن محمد، الصادق(ع)، (۱۳۶۰)، مصباح الشریعه، ترجمه: حسن مصطفوی، چاپ اول، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
- ۱۱- حالی اردبیلی، میرزا محسن، (۱۳۷۰)، مقامات عارفان، ترجمه و شرح: کلمات باباطاهر، چاپ دوم، تهران: کتابخانه مستوفی.
- ۱۲- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۳۷۴)، ترجمه و تحقیق: مفردات الفاظ قرآن، تصحیح و ترجمه: غلامرضا خسروی حسینی، تهران: مرتضوی.
- ۱۳- سبحانی، توفیق، (۱۳۸۳)، تاریخ ادبیات ۲، چاپ هشتم، تهران: دانشگاه پیام نور.
- ۱۴- سجادی، سید جعفر، (۱۳۸۶)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ هشتم، تهران: طهوری.
- ۱۵- سمعانی، احمد، (۱۳۸۴)، روح الأرواح فی شرح أسماء الملک الفتاح، تصحیح: نجیب مایل هروی، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۶- سلمی، ابو عبد الرحمن محمد، (۱۴۲۴ق)، طبقات الصوفیه، چاپ دوم، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۱۷- سنایی، ابو المجد مجدود بن آدم، (۱۳۸۳)، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، چاپ ششم، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۸- سهروردی، شهاب الدین ابو حفص، (۱۳۷۵)، عوارف المعارف، ترجمه: ابومنصور عبدالمومن اصفهانی، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۹- طبرسی، علی بن حسن، (۱۳۴۴)، مشکاه الأنوار فی غرر الأخبار، چاپ دوم، نجف: المکتبه الحیدریه.
- ۲۰- طبرسی، علی بن حسن، (۱۳۷۹)، مشکاه الأنوار، ترجمه: هوشمند و محمدی، چاپ اول، قم: دارالتقلین.
- ۲۱- -----، (۱۳۶۵)، مکارم الأخلاق، ترجمه: میرباقری، چاپ دوم، تهران: فراهانی.

- ۲۲- عطار نیشابوری، فرید الدین، (۱۹۰۵ م)، تذکره الأولیاء، به تصحیح: رینولد السین نیکلسون، چاپ اول، لیدن: مطبعه لیدن.
- ۲۳- -----، -----، (۱۳۲۳ ش)، مظهر العجائب و مظهر الاسرار، تهران: [بی‌نا].
- ۲۴- عراقی، فخرالدین، (۱۳۶۳)، کلیات عراقی، چاپ چهارم، تهران: سنایی.
- ۲۵- عمید، حسن، (۱۳۶۳)، فرهنگ عمید، تهران: امیر کبیر.
- ۲۶- غزالی، ابو حامد، (۱۳۸۶)، احیاء علوم الدین، ترجمه: مؤید الدین خوارزمی، چاپ ششم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۷- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم، (۱۳۷۴)، رساله قشیریہ (ترجمه)، ابوعلی عثمانی، تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۸- کاشانی، عزالدین محمود، (۱۳۸۸)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، چاپ نهم، تهران: هما.
- ۲۹- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۷۵ ش)، أصول الکافی، ترجمه: کمره‌ای، چاپ سوم، قم: اسوه.
- ۳۰- مستملی بخاری، اسماعیل، (۱۳۶۳)، شرح التعرف لمذهب التصوف، چاپ اول، تهران: اساطیر.
- ۳۱- مولوی، محمد بلخی، (۱۳۷۳)، مثنوی معنوی، تصحیح: توفیق سبحانی، چاپ اول، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- ۳۲- -----، -----، (۱۳۸۴)، دیوان کبیر شمس، تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر، چاپ اول، تهران: طلایه.
- ۳۳- میبدی، ابو الفضل رشیدالدین، (۱۳۷۱)، کشف الأسرار و عدة الأبرار، چاپ پنجم، تهران: امیر کبیر.
- ۳۴- هجویری، ابوالحسن علی، (۱۳۷۵)، کشف المحجوب، چاپ چهارم، تهران: طهوری.